

## مبانی سوسیالیسم - ( قسمت سوم )

### بخش دوم : اصول مقدماتی سوسیالیسم

**اصل اول - جوهر و ماهیت سوسیالیسم:** مهمترین اصل از اصول مقدماتی شناخت سوسیالیسم اصل جوهر و ماهیت سوسیالیسم می باشد که طبق این اصل مشخص می کنیم که آیا سوسیالیسم:

1. ماهیت و جوهری مکتبی دارد؟ یا

2. ماهیت و جوهری رویکردی؟

چرا که برحسب اینکه معتقد به ماهیت مکتبی برای سوسیالیسم باشیم یا ماهیت رویکردی دو نوع متدولوژی یا دو نوع جایگاه مختلف باید برای سوسیالیسم قائل شویم بعلاوه اینکه زمانیکه ما به سوسیالیسم بعنوان یک فلسفه و مکتب و ایدئولوژی نگاه می کنیم:

اولا - باید در کانتکس یک سیستم بسته به آن نگاه کنیم.

ثانیا - سوسیالیسم در این کانتکس و سیستم بسته باید بر مبنای یک جهان بینی خاص تبیین گردد.

ثالثا - سوسیالیسم در این صورت ماهیتی ایدئولوژیک بخود می گیرد و زمانیکه سوسیالیسم از ماهیت ایدئولوژیک برخوردار شد جوهره علمی و تاریخی خود را از دست میدهد.

در صورتیکه اگر سوسیالیسم با جوهره و ماهیت رویکردی مورد مطالعه قرار گیرد در آن صورت سوسیالیسم مانند اگزیتانسیالیسم از صورت سیستم فکری بسته قبلی خارج شده و شکل سیستم باز سوپراکتیو به خود می گیرد که بموازات باز شدن سیستم فلسفی سوسیالیسم علاوه بر اینکه سوسیالیسم از انحصار و تیول جهان بینی های خاص بیرون می آید:

اولا - ماهیت علمی پیدا می کند و بموازات آن از ماهیت فلسفی قبلی خود خارج می شود.

ثانیا - زمانیکه سوسیالیسم از انحصار سیستم بسته فلسفی و سیستم بسته ایدئولوژیک خارج شد زمینه رشد و تکامل پیوسته تئوریک خود را پیدا می کند چرا که از آنچنان پتانسیل دینامیسمی برخوردار خواهد گشت که بتواند دائما از درون خود نقاد خود گردد و توسط این نقد پیوسته بستر اعتلای تئوریک خود را فراهم کند آنچنانکه مولانا می گوید :

هست حیوانی که نامش اشغر است / او بضرب چوب خوب و لمتر است

تا که چوبش می زنی به میشود / او بضرب چوب فربه میشود

ثالثا - به موازاتی که سوسیالیسم از حصار فلسفی خارج گردد و جوهره علمی بخود گیرد ماهیت تاریخی پیدا می کند و بموازات اینکه سوسیالیسم ماهیت تاریخی پیدا کرد دیگر سوسیالیسم مانند علوم دیگر بشری محصول پراتیک نظری تاریخی بشر می شود نه محصول کشف یک فرد خاص یا یک کشور خاص آنچنانکه امروز این قضیه در رابطه با اگزیتانسیالیسم صادق است. چرا که اگزیتانسیالیسم برعکس دیگر اندیشه های فلسفی بشری که جوهری مکتبی دارند (مثل مارکسیسم) اگزیتانسیالیسم ماهیتی رویکردی و جریانی داشته و همین امر باعث گردیده است تا:

اولا - اگزیتانسیالیسم برعکس مارکسیسم ( که در کادر سیستم بسته فلسفی چه در عرصه جهان بینی و چه در عرصه جامعه شناسی و تاریخ عمل می کند ) دارای سیستم باز فلسفی باشد.

ثانیا - همین باز بودن سیستم فلسفی اگزیتانسیالیسم باعث گردیده است که اگزیتانسیالیسم بستری برای شکل گیری پلورالیسم معرفتی در پروسه شکل گیری خود گردد بطوریکه امروز در عرصه بانیان نوین اگزیتانسیالیسم ما افرادی با جهان بینی های متفاوت و بینش های گوناگون از سارتر ماتریالیسم گرفته تا هایدگر پست مدرنیسم از هایدگر پست مدرنیسم گرفته تا کی پرکه گو ایده آلیسم مذهبی در کنار هم مشاهده کنیم.

ثالثا - باز بودن سیستم فلسفی اگزیتانسیالیسم باعث شده که اگزیتانسیالیسم در عرصه پروسه تکوین خود از حصار زمانی و مکانی و فردی خارج گردد و ماهیت تاریخی و بشری پیدا کند بطوریکه امروز ما می توانیم حتی حافظ قرن هشتم خودمان را هم در پروسه تکوین اگزیتانسیالیسم شریک بدانیم هر چند که حضور حافظ تحت نام مشخص اگزیتانسیالیسم در آن زمان مشخص صورت نگرفته باشد ولی امروزه در قیاس مبانی فلسفی اندیشه حافظ با مبانی فلسفی سردمداران

اگرستانسالیسم راهی جز این حکم بر ایمان باقی نمی ماند که تمامی مبانی فلسفی انسان شناسی حافظ را در کانتکس  
اگرستانسالیسم تبیین نمائیم.

رابعا - اگر در این رابطه پروسه تکوین اگرستانسالیسم به سه مرحله پیشامدرن و مدرن و پسامدرن تقسیم کنیم کاری  
خلاف ماهیت پروسه تکوینی اگرستانسالیسم انجام نداده ایم ماحصل اینکه آنچه اصل اول اصول مقدماتی شناخت  
سوسیالیسم برای ما مشخص می کند عبارت است از اینکه:

اولا- سوسیالیسم یک رویکرد است نه یک ایدئولوژی یا یک مکتب.

ثانیا - سوسیالیسم یک علم است نه یک فلسفه.

ثالثا - سوسیالیسم یک سیستم باز علمی نظری است نه یک سیستم بسته فلسفی.

رابعا - سوسیالیسم در عرصه پروسه تکوینی خود یک مقوله تاریخی است که دارای پروسه تکوینی بموازات پروسه تکوین  
عدالت یا مبارزه عدالتخواهانه تاریخ بشریت می باشد و تا زمانیکه این مبارزه عدالتخواهانه بشر ادامه داشته باشد  
سوسیالیسم بعنوان یک مقوله پلورالیستی علمی دارای تکامل و رشد خواهد بود و هرگز از پویا و تکامل و توسعه  
تئوریک باز نخواهد ایستاد.

خامسا - سوسیالیسم در بستر پروسه تاریخی - تکوینی - علمی خویش دارای دینامیسم درونی می باشد که این دینامیسم  
درونی علاوه بر اینکه بستر پیدایش پلورالیسم معرفتی در پروسه تکوین و تکامل سوسیالیسم میشود عاملی جهت نقادی  
پیوسته خود توسط خود خواهد گشت این نقادی خود توسط خود بستر پویا و رشد و حرکت آن دینامیسم سوسیالیستی را  
فراهم میسازد.

**اصل دوم : سوسیالیسم در کنار گرایش و مکتب و مذهب قرار می گیرد نه در بستر مکتب و مذهب و مشرب و گرایش:** با  
عنایت به آنچه که فوقاً در اصل اول اصول مقدماتی سوسیالیسم مطرح کردیم اگر بگوئیم سوسیالیسم اسلامی یا سوسیالیسم  
مارکسیستی و یا طرح هرگونه گرایش و مکتب در کنار سوسیالیسم حکمی انحرافی و غلط داده ایم چرا که با این حکم و  
قضاوت ما یا معتقد شده ایم که سوسیالیسم یک پدیده اسلامی است که توسط اسلام یا محمد و وحی آمده است که قضاوتی  
بغایت غلط خواهد بود یا اینکه معتقد به این موضوع شده ایم که سوسیالیسم یک پدیده ای است که می تواند مکتبی یا مذهبی یا  
فلسفی شود که این هم غلط خواهد بود چرا که نه اسلام و نه محمد بنیانگذار سوسیالیسم بوده اند و نه سوسیالیسم بعنوان یک  
علم دارای آنچنان محتوا و پتانسیلی است که بتواند مذهبی یا مکتبی یا فلسفی شود بنابراین تمامی دیدگاهی هائی که می  
خواسته اند به نحوی از انحاء سوسیالیسم را در تیول خود قرار دهند شکست خورده اند چرا که مجبور شده اند جهت انجام  
این مقصود محتوای علمی و محتوای تاریخی سوسیالیسم را بگیرند و به جای آن محتوای مذهبی و فلسفی به آن تزریق  
نمایند که این موضوع باعث میشود تا علاوه بر اینکه سوسیالیسم خلع دینامیسم گردد بستر پلورالیستی خود را هم از دست  
بدهد. بنابراین آنچنانکه غلط است که بگوئیم سوسیالیسم اسلامی یا سوسیالیسم مارکسیستی صحیح است که بگوئیم اسلام  
سوسیالیستی یا مارکسیسم سوسیالیستی و ... چرا که در این صورت ما گرایش و سمت گیری سوسیالیسم را توسط مکتب  
مشخص نکرده ایم تا باعث جمود و فلسفی و مذهبی و ایدئولوژیک کردن سوسیالیست شود بلکه بعکس ما با این عنوان  
گرایش و سمت گیری مکتب را مشخص کرده ایم بعبارتی در شکل اول ما مکتب را سوار سوسیالیسم کرده ایم که امری  
کاملاً انحرافی و غلط می باشد اما در صورت دوم ما سوسیالیسم را آینه مکتب قرار می دهیم که نه تنها امری علمی می  
باشد بلکه تنها راه صحیح شناخت سمت گیری هر مکتب می باشد همچنین طرح عنوان مسلمانان سوسیالیسم هم مانند عنوان  
سوسیالیسم اسلامی غلط می باشد. چرا که با این حکم و عنوان قضاوت ما در باب سوسیالیسم و مسلمان تبیین یک رابطه  
فردی با سوسیالیسم است نه یک گرایش و سمت گیری اجتماعی و مکتبی با سوسیالیسم. مثل اینکه بگوئیم روشنفکر مسلمان  
طبیعی است که روشنفکر مسلمان با روشنفکر اسلامی تفاوت دارد در عنوان روشنفکر مسلمان ما گرایش فردی روشنفکر را  
مشخص کرده ایم در صورتیکه در روشنفکر اسلامی ما گرایش فکری و مکتبی روشنفکر را روشن ساخته ایم ماحصل  
آنکه آنچه ما در اصل دوم اصول مقدماتی سوسیالیسم آموختیم عبارت است از:

سوسیالیسم آنچنانکه اصل عدالت یک اصل عام و ورای مکتب و فلسفه و اسلام و مذهب و وحی می باشد که با آن نه تنها  
مذهب و مکتب و اندیشه را مورد سنجش قرار می دهیم بلکه حتی خود اعمال خداوند هم ما با این ترازوی عدالت وزن می  
کنیم و همین موضوع رمز این شعار معتزله و شیعه در برابر اشاعره می باشد که می گفتند هر چه عدل است خدا می کند  
نه آنچنانکه اشاعره می گفتند آنچه خدا می کند عدل است. بعبارت دیگر اگر ما مانند اشاعره گفتیم هر چه خداوند می کند  
عدل است نه آنچه عدل است که خدا می کند در آن صورت ما عدالت را از صورت ورا مکتبی و عام خود خارج کرده و به

آن صورت خاص بخشید ه ایم که معنی این کار قربانی کردن عدالت می باشد همان کاری که عرفان امثال مولانا و غزالی از قرن پنجم با اصل عدالت کردند و با آن عمل خود اصل عدالت را از جایگاه عام خود خارج کردند و بجای آن اصل توانائی خداوند گذاشتند که باعث شکل گیری فلسفه سیاسی اتوکراتیک در جوامع اسلامی بر مبنای اصل توانائی خداوند گردید. بنابراین آنچنانکه غلط است که بگوئیم عدالت اسلامی غلط است که بگوئیم سوسیالیسم اسلامی و آنچنانکه صحیح است که بگوئیم اسلام عدالتخواه صحیح است که بگوئیم اسلام سوسیالیستی. چرا که در آنجائیکه ما عدالت را از جایگاه تاریخی خود خارج کنیم و آنرا در بستر مذهب و مکتب قرار دهیم باعث میگردد تا عدالت از صورت عام و ورای مکتبی اش بصورت خاص مکتبی درآورده شود در بحث سوسیالیسم هم ما با طرح سوسیالیسم اسلامی و مسلمان سوسیالیسم ما باز با سوسیالیسم همین کار کرده ایم که در باب عدالت فوقاً مطرح شد.

ادامه دارد